

# سرّ فدا، ذبیح در راه خدا

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



## سرّ فدا، ذبیح در راه خدا

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

از زمان حضرت ابراهیم اصطلاح قربانی یا ذبیح مرسوم گردید و در آثار الهی از آن زمان تا کنون مطرح بوده است. حکایت حضرت ابراهیم، که قدری سبب اختلاف بین پیروان حضرت موسی و حضرت محمد شده است، از آنجا نشأت می‌گیرد که یهودیان معتقدند این افتخار نصیب حضرت اسحاق شده و مسلمین بر این باورند که این امتیاز از آن حضرت اسمعیل بوده است.

اما، آنچه که می‌تواند سبب اتحاد این دو قوم شود آن است که هر دو متفق هستند که حضرت ابراهیم در امثال امر حضرت الوهیت، یعنی محبوب قلب حضرت ابراهیم، اقدام به فدا کردن فرزندش نمود، اعم از آن که اسحاق یا اسمعیل بوده باشد. اسحاق از همسر اول طلعت ابراهیمی، یعنی سارا یا ساره، بود و اسمعیل از حرم ثانی آن حضرت، یعنی هاجر متولد شد. هر دو برای حضرت ابراهیم عزیز بودند و نهایت درجه فدا و عبودیت در ساحت حق را حضرت ابراهیم نشان دادند که امر الهی را اطاعت کرده اقدام به چنین کاری نمودند.

در قرآن کریم، بدون ذکر نام فرزند حضرت ابراهیم، ذکر شده است: "... قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ." (سوره



ORIGINAL

صافات، آیه 102 / مضمون: گفت ای فرزندم من در خواب دیده‌ام که سر تو را می‌برم. بنگر چه می‌بینی؟ گفت پدرجان آنچه فرمان یافته‌ای انجام بده که به زودی مرا به خواست خداوند از شکیبایان خواهی یافت.)

حضرت ابراهیم و فرزندش در مقابل اراده الهی تسلیم شدند و پدر فرزندش را به پیشانی بر خاک افکند ("فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ"، سوره صافات، آیه 103) و ندای الهی بلند شد که ای ابراهیم تو رؤیایت را به حقیقت باور داشتی و ما نیکوکاران را جزای نیکو دهیم (همان، آیه 104) و سپس در آیه 107 می‌فرماید که "وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ" (مضمون: و به جای او قربانی بزرگی را فدیة پذیرفتیم.)

و اما در تورات آمده است، "خدا ابراهیم را امتحان کرده بدو گفت ای ابراهیم عرض کرد لبیک. گفت اکنون پسر خود را که یگانه‌تست و او را دوست می‌داری، یعنی اسحق را بردار و به زمین موریا برو و او را در آنجا بر یکی از کوه‌هایی که به تو نشان می‌دهم برای قربانی سوختنی بگذران." (سفر پیدایش، باب 22، آیات 1-2) در ادامه آمده است که، "ابراهیم دست خود را دراز کرده کارد را گرفت تا پسر خویش را ذبح نماید. در حال، فرشته خداوند از آسمان وی را ندا در داد و گفت ای ابراهیم، ای ابراهیم، عرض کرد لبیک. گفت دست خود را بر پسر دراز مکن و بدو هیچ مکن. زیرا که الآن دانستم که تو از خدا می‌ترسی چون که پسر یگانه خود را از من دریغ نداشتی. آنگاه ابراهیم چشمان خود را بلند کرده دید که اینک کوچی در عقب وی در بیشه به شاخ‌های خود گرفتار شده پس ابراهیم رفت و کوچ را گرفته آن را در عوض پسر خود برای قربانی سوختنی گذراند." (همان، آیات 10-13)

حضرات مسلمین با توجه به آیات فوق، گویند چون خداوند به حضرت ابراهیم فرموده که پسر یگانه‌ات را قربانی کن، و اسحق فرزند دوم حضرت ابراهیم بوده، بنابراین، مقصود اسماعیل بوده که قبل از تولد اسحق فرزند یگانه حضرت ابراهیم بوده است. اما، در باب بیست و یکم آمده است که بنا به اصرار سارا، حضرت ابراهیم هاجر و اسمعیل را از خود دور کرده به سرزمینی دیگر برد. بنابراین، در زمان صدور دستور قربانی، اسحق تنها پسر موجود بوده است و لذا این دلیل قانع کننده نتواند بود.

شیعیان معتقدند که مقصود از فرزندگی که قرار بود قربانی شود اسمعیل بوده ولی اهل سنت دو گروهند. گروهی گویند مقصود اسحق است و گروهی دیگر بر پایه بعضی روایات اسمعیل را ذبح دانند. به هر حال، جمیع اینها بر پایه حدس و گمان است.

اما، آنچه که جمیع بر آن اتفاق نظر دارند آن است که حضرت ابراهیم در مقابل اراده الهی تسلیم شد و قصد داشت فرزندش را قربانی کند. از آن گذشته هر دو طرف اتفاق نظر دارند که ذبحی صورت نگرفته و قوچی، یا به بیان حضرت عبداله‌آء میثی، به جای اسحق یا اسمعیل قربانی شده است که آن را فدیة می‌نامند. بنابراین، وجه اتحاد مسلمانان و یهودیان مهم‌تر از وجه اختلاف است و باید به آن ناظر بود.

جمال مبارک در این باره می‌فرماید، "و ما سمعت فی خلیل الرحمن إنه حق لا ریب فیہ. مأمور شدند به ذبح اسمعیل تا آن که ظاهر شود استقامت و انقطاع او در امرالله بین ما سواه و مقصود از ذبح او هم فدایی بود از برای عصیان و خطای من علی الأرض چنان که عیسی بن مریم هم این مقام را از حق جل و عزّ خواستند و همچنین رسول‌الله حسین را فدا نمودند. احدی اطلاع بر عنایات خفیة حق و رحمت محیطة او نداشته و ندارند. نظر به عصیان اهل عالم و خطاهای واقعه در آن و مصیبات وارده بر اصفیا و اولیاء جمیع مستحقّ هلاک بوده و هستند. ولكن الطاف مکنونه الهیة به سببی از اسباب ظاهره حفظ فرموده و می‌فرماید. تفکر و کُن مِنَ التَّائِبِينَ." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 333)

در اینجا اگرچه حضرت بهاء‌الله به نام اسمعیل اشاره صریح دارند، اما می‌فرمایند مقصود خداوند ظهور استقامت و انقطاع حضرت ابراهیم بوده است و ضمناً برای حفظ اهل ارض قربانی تقدیم خداوند شده است. معهداً حضرت بهاء‌الله در لوح دیگری، به امضاء خادم‌الله، این موضوع را بیشتر تشریح می‌فرمایند:

"جناب حکیم حزقیل حیم دو سؤال نموده بودند. اول ذکر نموده‌اند که در کتب قبل ذبیح‌الله حضرت اسحق (ع) بوده و در فرقان به اسم اسمعیل (ع) این مقام نازل شده یعنی ذبیح‌اللهی به اسم آن حضرت در فرقان مسطور است. ما سئله حق لا ریب فیہ. ولكن باید جمیع نفوس ناظر به کلهء مشرقه از افق بیان ربانیه باشند و لکل نفس ان یتفکر فی سلطانها و نفوذها و اقتدارها و احاطتها. شکی نبوده و نیست که این امور به سبب کلهء الهی محقق و ثابت شده و کلمة‌الله است مهیمن بر کلّ اشیا و اوست موجد عالم و مربی عالم و اوست که تشنگان وادی فراق را به بحر وصال دعوت می‌نماید و اوست که ظلمت نادانی را به فجر دانائی منور می‌فرماید. ملاحظه نمائید الیوم جمیع ناس که از قبل بوده‌اند تصدیق ذبیح‌اللهی حضرت اسحق را نموده‌اند و همچنین امت فرقان تصدیق نموده‌اند این مقام را از برای حضرت اسمعیل مع آن که بر هر صاحب بصر و صاحب درایتی معین و واضح است که بر حسب ظاهر ذبح واقع نشده و، به اتفاق کل، حیوانی ذبح شده. حال تفکر نمائید که سبب چیست و علت چه. نفسی که به قربان گاه دوست رفته و ذبح نشده به خلعت ذبیح‌اللهی مخلع و به طراز قبول فائز گشت و شکی نیست

که به سبب کلمه الهیه به این مقام فائز شد و به این خلعت عظمی مشرف آمد. پس مدار ظهور و بروز و اثبات و تحقق اسما و اشیا و مقامات جمیع منوط و معلق به کلمه الهیه است؛ و هم چنین شکی نبوده و نیست که غیب منیع لایدرک بذاته تکلم نمی فرماید چه که مقدس از شئون معروفه و دلالات مذکوره بوده و خواهد بود. بلکه به لسان مظاهر خود تکلم می فرماید. چنانچه توراۀ از لسان حضرت موسی جاری شد و احکام آن زمان را حق جلّ جلاله به لسان کلیم ذکر فرمود و هم چنین سایر کتب مقدسه که بر حسب ظاهر از لسان نبیین و مرسلین ظاهر شده و متکلم و ناطق در کلّ حقّ جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم اقتداره و کبر شأنه بوده. از آنچه ذکر شد محقق و ثابت که مقام ذبیح اللّهی از برای حضرت اسحق مطابق آنچه در کتب قبل است به قول حضرت ابراهیم علیه السلام شده و همان کلمه در کور فرقان از مطلع آیات الهی و مشرق وحی ربانی درباره حضرت اسمعیل ظاهر و باهر و هویدا. (امر و خلق، ج 1-2، ص 474 / مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 8، ص 314-317)

توضیح حضرت عبدالبهاء گویای آن است که بر حسب اصطلاحات قوم این موضوع بیان شده است. حضرت ربّ اعلی هم در مناجات معروف خود در هنگام صعود فرزندشان احمد، همین عنوان را به کار بردند که، "اللّهم یا الهی کاش این ابراهیم ترا هزار اسمعیل بود تا همه را در راه محبت تو قربانی می نمود." (مطالع الانوار، ص 62)

مرکز میثاق در توضیح ذبیح اللّهی اسحق و اسمعیل می فرمایند، "در مقام توحید اسمعیل و اسحق حکم یک وجود دارند. عنوان هر یک بر دیگری جاز است. و اما در توراۀ ذکر اسحق است و همچنین در احادیث حضرت رسول نیز ذکر اسحق هست و ذکر اسمعیل هر دو و این عبد ذکر اسمعیل را نموده به حسب اصطلاح قوم چون در السن و افواه اهل فرقان ذکر اسمعیل است. لهذا به این مناسبت، در ضمن بیان، أحبای الهی را هر یک که به اسمعیل موسومند به این مقام اعتراف اعلی دلالت کرد." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 2، ص 329)

این که فرموده اند که در احادیث ذکر اسحق و اسمعیل هر دو به عنوان ذبیح الهی آمده است، می توان به برخی احادیث اشارتی داشت. جناب فاضل مازندرانی به ذکر دو حدیث اکتفا کرده اند:

"سئل الصادق عن الذبیح من کان. فقال اسمعیل. لأنّ الله عزّ و جلّ ذکر قضیته فی کتابه ثمّ قال و بشرناه باسحق نبیاً من الصّالحین. و قد اختلف الروایات فی الذبیح؛ فمنها ما ورد بأنّه اسمعیل و منها ما ورد بأنّه اسحق و لا سبیل الی ردّ الأخبار متی صحّ طرقها. و کان الذبیح اسمعیل. لکن اسحق لما ولد بعد ذلک تمنی أن یكون هو الذبیح و أمر أبوه بذبحه و کان یصبرُ لأمر الله کصبر أخیه و تسلیمه لینالَ بذلک درجۀ فی

الثَّوَابِ. فَعَلَّمَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِهِ فَسَمَّاهُ بَيْنَ الْمَلَائِكَةِ ذَيْبًا لَتَمْنِيَهُ ذَلِكَ." (امر و خلق، ج 1-2، ص 477، پاورقی، به نقل از کتاب "مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه" / مضمون: از حضرت امام صادق راجع به ذبح سؤال شده. فرمود اسمعیل است. زیرا خداوند در کتابش قضیه او را ذکر کرده و سپس فرموده اسحق را بشارت دادیم که از انبیاء صالحین است. روایات درباره ذبیح اختلاف دارد. بعضی روایات حاکی از آن است که اسمعیل بوده و در بعضی روایات دیگر اسحق ذکر شده و هیچ راهی وجود ندارد که این اخبار رد شود و معلوم گردد کدام صحیح است. ولی اسمعیل ذبیح بود. وقتی اسحق متولد شد تقاضا کرد که او هم ذبیح باشد و پدرش مأمور به ذبح او شد و او نیز مانند برادرش در کمال صبر و تسلیم بود تا به آن درجه از منقبت برسد. خداوند این را از قلب او دانست و لذا بین ملائکه به ذبیح ملقب شد.)

روایت دیگر هم که در همان مأخذ از مجمع البحرین نقل شده دارای همان مضمون است. در آنجا به حدیثی از حضرت رسول اکرم استناد شده که فرمودند، "أنا ابن الذیئین" (من فرزند دو ذبیح هستم) و آن را دلیل دانسته‌اند که اسحق و اسمعیل هر دو ذبیح بوده‌اند. اما مفسرین اسلام ذبیح دوم در حدیث فوق را عبدالله ابن عبدالمطلب، پدر حضرت رسول اکرم می‌دانند. به هر تقدیر، آنچه که اهمیت دارد، انقطاع حضرت ابراهیم خلیل الله است که موضوع "سر فدا" را مطرح می‌کند.

### سر فدا

اگرچه حضرت بهاء الله اشارتی دارند که مقصود خداوند ظهور انقطاع و محویت صرفه حضرت ابراهیم در پیشگاه ذات الوهیت بوده است و همین برای اهل بهاء کفایت می‌کند. اما، حضرت عبدالبهاء نیز توضیحات دیگری عنایت فرموده‌اند. در بیان مبارک آمده است:

"مقصود از ذبح و قربانی در کور حضرت خلیل مقام فدا بود نه مراد قصابی و خونریزی. این سر فداست و سر فدا معانی بی حد و شمار دارد. از جمله فراغت از نفس و هوی و جان‌فشانی در سبیل هدی؛ و انقطاع از ما سوی الله؛ و از جمله محویت و فناء دانه و ظهور در شجر و ثمر به جمیع شئون. فی الحقیقه آن دانه خود را فدای آن شجره نموده. زیرا اگر دانه به حسب ظاهر متلاشی نشود آن شجر و آن شاخ و آن ثمر و آن ورق و آن شکوفه در حیث وجود تحقق نیابد. و از جمله معنی سر فدا این است که نقطه حقیقت به جمیع شئون و آثار و احکام و أفعال در مظاهر کلی و جزئی ظاهر و مشهود و عیان گردد؛ یعنی نفوس مستفیض از اشراقات او شوند و قلوب مستشرق از أنوار او. و این سر فدا به حسب مراتب در هر حقیقتی از حقائق مقدسه و کینونات علویه و مظاهر اشراقیه مشهود و واضح گردد. کلّ

ذبیح هستند و کل فدائیان سبیل الهی و کلّ به قربانگاه عشق شتافتند. لهذا اسحق و اسمعیل هر دو ذیچند. بلکه جمیع بندگان الهی و این مقامی از مقامات است که از لوازم نجوم توحید است." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 2، ص 328-329)

لذا هر فردی که خود را در راه حق فدا کند، یا در سبیل حق گام بردارد و خود را فراموش کرده یکسره ناظر به رضای الهی باشد، یعنی اراده خود را در اراده خداوند فانی سازد، می تواند این عنوان را کسب کند.

### فدا شدن جمال مبارک

معمول چنان است که خداوند عزیزترین کسانش را برای هدایت بندگانش قربانی می کند و در صدر جدول فدائیان حق مظاهر ظهور الهی هستند که پیش از آمدن به این عالم می پذیرند که در راه حق فدا شوند و بندگانش را هدایت کنند (مجموعه الواح، طبع مصر، ص 343) و البته از مؤمنین هم جز این انتظاری ندارند که در این راه خود را فدا کنند و در رنج های آنها سهیم شوند (همان / مکاتیب عبدالبهاء، ج 4، ص 56)

بدین لحاظ است که حضرت بهاء الله تصریح دارند که خداوند ایشان را برای حیات اهل عالم فدا کرده است، بقوله تعالی: "حمد محبوبی را سزا که نظر به عنایت کبری طلعت ابری را مخصوص حیات اهل عالم فدا فرمود و نیکوست حال کسی که در این ظلمات به مثابه مصباح برافروزد." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 44، ص 103)

در ادامه به همین نکته اشاره دارند که، "ملاحظه رحمت نمائید شما در محافل خود آرمیده اید و جمال قدم با جمعی دوستان و اهل حرم در دست اعدا مبتلا؛ در این سخن کبری به ذکر دوستان حق مشغول. لذا بر شما لازم که به شرایط حب عمل نمائید و به حق ناظر."

بنابراین، هر نفسی می تواند با رعایت شرایط حب به مقام ذبیح الهی برسد و به سرّ فدا پی ببرد.

### نحوه پی بردن به سرّ فدا

چه بسیار نفوسی که سرّ فدا را در زندگی خود به منصّه ظهور می رسانند اما از شدت خضوع و فروتنی خود را محروم از آن تصور می کنند. بسیاری هستند که جمیع هستی و اوقات خود را وقف خدمت به امر الهی و احبای رحمانی کنند اما شاید ندانند که این همان سرّ فدا است که آنها را اینگونه مفتون

خدمت خاضعانه به ساحت خداوند یگانه نموده است. سرور و فرح روحانی لحظه‌ای آنها را ترک نکند و رضای به رضای الهی آتی از آنها دور نشود. آنها حتی اگر محاط به اعداء امرالله گردند، همواره توکل به حق کنند و امور خویش را به او تفویض نمایند. حضرت عبدالبهاء چنین هدایت می‌فرمایند:

"ای احببای الهی هرچند گرگان در کمینند و درندگان خشمگین تا آهوان بر وحدت را به دست آرند و آنچه مقتضای طینت است مجری دارند ولی شما توکل به حضرت دوست نمائید و تجرد از مغز و پوست جوئید؛ واقف سر فدا گردید و قائم به خدمت جمال اهبی؛ فرح و سرور در انقطاع و انجذاب و اشتیاق به ملکوت اهباست. تا نشئه صهبای محبت‌الله حاصل نگردد نور فرح الهی و سرور رحمانی ندرخشد؛ اگر جمیع اسباب وجد و طرب و شادمانی آماده گردد و نفعه روحانی نوزد عاقبتش نومیدیست و حسرت ابدی. لذا باید احببای الهی جمیع توجهشان به ملکوت رحمانی باشد تا ابواب سرور و شادمانی از جمیع جهات مفتوح گردد." (حدیقه عرفان، ص 188)

### سر فدا در شهادت حضرت مسیح

وقایعی که در طول تاریخ ادیان رخ داده هر یک گویای ایثار و فداکاری مؤمنین به مظاهر ربّانی و در صدر آنها نفس مقدّس مظهر ظهور است. شاید بندگان فقط شهادت نفوس مقدّسه‌ای چون حضرت مسیح و حضرت امام حسین و حضرت اعلی را مشاهده نمایند. اما، مبین آیات در هر یک از این رویدادها اسراری را می‌بیند و تشریح می‌کند. هاوارد کلپی آیوز، کشیش مسیحی که به امر مبارک اقبال کرد، روایت می‌کند که حضرت عبدالبهاء چگونه اسرار فدا در شهادت مسیح مظلوم را بیان می‌فرمایند. او نوشته است:

"کلمه قربانی را تشریح فرمودند و تحت چهار عنوان آن را بیان داشتند:

1- شهادت حضرت مسیح شامل انقطاع ارادی از جمیع نعمات این جهان ناسوت حتی نعمت حیات بود تا مردم را به شاهراه حیات حقیقی دلالت فرماید. در این باره هیکل مبارک فرمودند، «اگر اراده می‌فرمود که خود را نجات بخشد و میل نداشت که وجود مقدّس خود را فدا نماید هرگز به هدایت احدی موفق نمی‌گردید. این است یکی از معانی فدا.»

2- معنی ثانی در تشریح بیان مبارک اوست که می‌فرماید: «هر کس از جسم من خورد تا ابد زنده خواهد ماند.» محقق است که وجود جسمانی حضرت مسیح از مریم تولد یافته ولی حقیقت حضرت مسیح و کمال اوست که از آسمان نازل گردید. و چنین نتیجه گرفتند که اگر نفسی از این کمال نصیبی

گردد و آن عالمی است که خود حضرت مسیح در آن الی الابد حی و باقی است و بدین وسیله است که انسان از محدودیت‌های عالم فانی خلاصی ابدی می‌یابد.

3- معنای سوم را اینگونه تشریح فرمودند: دانه اندر زمین پنهان می‌شود و خود را فدای شجری می‌نماید که بعد به ظهور می‌رسد. ظاهراً دانه از بین می‌رود ولی همان دانه که خود را فدا نموده در شاخه و برگ و شکوفه و میوه همان درخت موجود است. اگر هستی آن دانه فدا نمی‌شد هرگز این اوراق و ازهار و اثمار به وجود نمی‌آمدند. حضرت مسیح ظاهراً فدا شدند ولی صفات الهی و کمالات رحمانی آن مظهر ظهور در جامعه مسیحیت زنده و جاوید ماند و این کمالات را آن حضرت با فدا کردن نفس مقدس خود در جهان تاسیس و ایجاد فرمود.

4- معنای دیگر فدا این اصل است که حقیقهٔ هستی خود را فدا نماید. انسان بایستی از عالم طبیعت و قوانین آن بالکل منقطع شود زیرا عالم مادی عالم کون و فساد و مرگ است؛ عالم ظلمت و شر است؛ عالم حیوانی و توحش است؛ عالم خونریزی و آرزوست؛ عالم خودستایی، آنانیت و شهرت است. انسان بایستی از این امیال خود را بالمره دور سازد زیرا این کیفیات متعلق به عالم انسانی نیست؛ متعلق به عالم پست مادیات است. وظیفه انسان این است که می‌کوشد تا دارای صفات الهی و کمالات ربّانی شود؛ بایستی صورت و مثال حق گردد و مظهر محبت‌الله و سراج هدایت و شجره حیات و مرکز سنوحات الهیه شود یعنی انسان بایستی کیفیات عالم طبیعت را برای احراز کمالات الهی فدا کند." (درگه دوست، ص 218-220)

### فدا و هدی توأم است

همانطور که قبلاً ذکر شد مقصود از فداکاری و قربانی، خونریزی نیست، بلکه هدایت خلق است به صراط مستقیم الهی تا احدی از وصول به قرینت محبوب جاودانی محروم نماند. بدین لحاظ است که هر نفسی با ایثار هستی و وجود خود می‌تواند طریق هدایت را به هم‌گان نشان دهد و راه را بنماید. در واقع فدا و هدی توأم هستند و یکی به دیگری رهنمون می‌شود. حضرت عبدالبهاء به شخصی از احباء به نام اسمعیل می‌فرمایند:

هُوَ الْأَبْهَىٰ أَيْ سُمِّيَ ذَبِيحَ الْهَىٰ فِي الْقُرْآنِ عَظِيمٍ وَ كِتَابٍ مَبِينٍ وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحِ عَظِيمٍ وَارِدٌ فِي آيَةِ مَبَارَكَةٍ سَرَّ فِدَا مَشْرُوحٍ وَ نُوْر هُدًى مَشْهُودٍ. چَه كَه فِدَا وَ هُدًى تَوَآمَد وَ قَرْبَانٍ وَ اِيْمَانٍ يَكُ بَدَنٍ فِي دَوِّ پِرْهَنٍ. تا حقیقت فدا در کینونت وجود تحقق و ظهور نیابد انوار هدی از مطلع کبریاء و مشرق او آدنی نتابد



یعنی تا از نار موقده ربانیّه شئون هالکه کونیّه نسوزد انوار ملکوت ابهی مشکاة قلب و زجاجه روح را نیفرورد. «نار عشقی بر فروز و جمله هستیا بسوز\*\*\* پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار». جسم را فدا نمودن آسان، لکن شئون منبعثه از حیّ وجود را که از لوازم ذاتی امکانست فدا نمودن مشکل. باری امیدواریم که ذبیح حقیقی گردی و فدای راه محبوب الهی و البهآ علیک و علی کلّ ثابت راسخ علی عهد الله و میثاقه عبدالبهآء ع." (مکاتیب عبدالبهآء، ج 8، ص 112)

سرّ فدا سبب بقای ابدی است

توجه به این مطلب حائز اهمیت است که وقتی آدمی خویش را فدا نماید، به جاودانگی دست یابد و این از اسرار الهی است که در این عالم نتوان به آن پی برد. زیرا جاودانگی انسان زمانی رخ گشاید که جسم و جان فدای جانان نماید و از این عالم و عالمیان روی برتابد. البتّه مایلند که احبّای الهی با پی بردن به سرّ فدا، سرور و حبور را به دیگر نفوس نیز منتقل نمایند همانطور که خود ایشان صاحب این اوصافند احبّاء نیز باید به ایشان تأسی نمایند. حضرت عبدالبهآء توضیح می فرمایند:

"عبدالبهآء را محن و آلام آرزوی جانست و اذیت و جفای غافلان مسرت روح و وجدان. فراز صلیب او را سریر اثر است و موت شدید حیات جدید؛ زهر بلا در مذاقش قند مکرر است و سمّ جفا از شهد و شکر شیرین تر. بقا در فنا بیند و حیات در ممات جوید. با کمال سرور به مشهد فدا شتابد و در روز قربانی کامرانی کند. شما از محن و آلام او افسرده مشوید پزمرده نگردید حزن و اندوه نممائید بلکه روشن تر شوید و شعله شدیدتر زنید زیرا سرّ فدا سبب بقاست و فوت و فنا در این مقام علت حیات. خلاصه کل را به وجد و وله آرید و سبب جنبش و حرکت گردید تا دلها منجذب به ملکوت ابهی شود و ارواح زنده به نفحات ملاء اعلی گردد." (منتخباتی از مکاتیب، ج 2، ص 197)

حضرت عبدالبهآء سرّ فدا را به احبّاء پیاموخت

در واقع حضرت عبدالبهآء، عملاً و قولاً؛ کتباً و شفاهاً، سرّ فدا را به احبّاء آموختند. شرح حیات ایشان، به مفهوم واقعی، گویای عمری تحمل مصائب و بلایا و بی وفائیها و تجید فداکاریها و خدمات اهل بهآء و هدایت آنها در سبیل مستقیم امر حضرت بهآء الله است. چه بسا روزها که اوقات خویش را حصر در رفع آلام و احزان نفوس می نمود و چه بسا شبها که در بحر تفکر غوطه ور می شد؛ از طرفی به الطاف جمال ابهی می اندیشید و از طرفی به نحوه هدایت اهل بهآء جهت نجات اهل عالم از ورطه ای که در سُرف سقوط در آن بود. حضرت ولی امر الله، شش سال بعد از صعود آن مولای قدیر، در وصف حضرتش چنین فرمود:

"آن مولای بصیر و سید قدیر پیروان ممتحن خویش را در معرض مخاطرات لاتعدّ و لاتحصی بعد از خود بگذاشت و به فرمانی آسمانی در صیانت امرالله و تطبیق مبادی و تعالیم الله و تقویت اساس دین الله و اعلان استقلال شریعت الله جُند هدی را مأمور ساخت. حجت را بر اهل بها بالغ نمود و راه نیل به این مرام را بنمود. از وقوع بلیات و تتابع محن و آفات و حصول موانع و صدمات و قیام قبائل و ملل و نفاق ناعقین و فریاد و فغان رؤسای ادیان و نحل، به عباراتی آتشین، فارسان مضمار الهی را تنبیه و تحذیر کرد و غالبیت و قاهریت مطلقه محتومه کلمه الله را بر عناصر ترابیه و عوامل ناسوتیه به گروه مجاهدین بشارت داد. هطول امطار رزایا را از شش جهت در متون صحائف و الواحش اخبار فرمود و به قرب نزول ملائکه نصرت از مصدر تأیید وعده داد. مراحل باقیه رنج و بلا را یک یک تصریح و تشریح فرمود و عزّت و رفعت سرمنزل مقصود را در ضمن بیانات مهیجه اش بر هر ذی بصری مدلل و مبرهن ساخت. سرّ فدا و آیت وفا را به برگزیدگانیش پیاموخت و وسیله فوز به این مقصد اعلی و رتبه اسنی را بر جهانیان مکشوف ساخت. عصر مشعشع ظفر و استقلال شرع حضرت بهاءالله را قریب و حتمی الوقوع پنداشت و ضحیح و عویل و حنین قبائل روی زمین را از لوازم و علائم یوم رهیب فصل بشمرد. فته ثابتته را به فتوحات لاریبیه قوه قلب بخشید و اهل غش و تردید را به محرومیت و خذلان سرمدی انداز کرد. زهر هر بلائی بچشید و تحمل هر رنج و جفائی بفرمود. دمی آرام ننشست و در مدت حیات پر انقلاب متلاطمش آنی فراغت بال نخواست و نجست. از حبل ولای بها تا آخرین نفس دست برداشت و از ذوق و شوق تنفیذ مبادی قیمه سامیه بهیه حضرتش دقیقه ای منصرف نگردید تا آن که دوره هفتاد ساله متاعب بی کران را به انجام و پایان رسانید و مثل اعلی و میزان اتم و اوفی و سر مشقی اتقن و ابهی از برای برای پیروان اهل بها بر صفحه روزگار بیادگار بگذاشت. آن مظلوم و سید خون آمال و منائی در حیز وجود جز تعلیم درس وفا به این ضعفا نداشت و جز حفاظت حصن حصین و تأمین آئین نازنین بعد از صعودش به ذروه علین آرزوی نمود." (توقیعات حضرت ولی امرالله - ۱۹۲۷-۱۹۳۹، ص ۴۸-۵۰)

### احبای ایران و سرّ فدا

اگرچه اهل بهاء در مهد امرالله در طول دورانی متجاوز از یک و نیم قرن مبتلا به بلایا و رزایا بوده و در کمال وفاداری بر صراط مستقیم الهی ثابت و راسخ باقی مانده اند و عملاً اثبات نموده اند که درس خود را از طلعات مقدسه به خوبی فرا گرفته و سرّ فدا را آموخته اند، اما در چهار دهه اخیر این ثبوت و رسوخ بر امر الهی را دیگر بار با وضوح تام نشان دادند به نحوی که اهل عالم به آن شهادت دادند. سی

و اندی سال پیش، بیت‌العدل اعظم در پیامی به احبای ایرانی مقیم سایر بلاد به تاریخ ژانویه 1985 تصریح فرمودند که احبای مقیم ایران به "سرّ فدا" پی بردند. در این پیام مفصل آمده است:

"ای یاران عزیز چون دیده بصیرت بگشایم سرّ فدا را در استقامت بهائیان عزیز در ایران مشهود بینیم و سر تعظیم پیش آن واصلان بارگاه قرب الهی فرود آوریم و به زبان دل آن جواهر وجود را صلا زنیم که، ای مقبلان ای منجذبان بشارت باد شما را که به آئین دلدادگی فائز گشتید و خاور و باختر را به تجلیات عشق جمال مبین منور فرمودید در مجمع احباب روح جدید دمیدید و طریق انقطاع نمودید و کل را بر عبودیت آستان تحریض و ترغیب نمودید و بر آن داشتید تا به نام شما در اقصی نقاط دنیا مشروعات عظیمه برپا کنند و نقشه‌های عدیده در تبلیغ و انتشار امر الله طرح نمایند. از برکت خون پاکان گلستان عرفان آبیاری گشت و ده‌ها هزار نهال نورسته به بار آمد و سبب تزئین حدیقه حقیقت گردید چنانکه مثلاً در هندوستان بیش از یکصد و شصت هزار نفر اخیراً در ظلّ امرالله وارد گشتند. گان مبرید ما که به انتساب به آن شیران بیشه فدا مفتخریم از ذکر خیرتان غافلیم شب و روز یاد دل افروز شما شمع هر انجمن است انوارش الهام بخشد و حرارتش دلگرم نماید جمالش دلربائی کند و عطر کافوریش مشک‌بیز شود. آسوده و مطمئن باشید که راه شما پوئیم و نگذاریم که ما را به بی‌وفائی منسوب کنند. شما در سبیل عشق بهاء جان دادید ما وقت و استعداد خداداد را بر طَبَقِ اخلاص نهیم و نثار راهش نمائیم. شما دیده از مال و اندوخته به کلی دوخته‌اید ما آنچه را خداوند بی‌مانند عطا فرموده در سبیل عبودیتش فدا کنیم. شما به اعمال طیبه طاهره به انتشار و ترویج امرالله پرداختید ما نیز لسان به تبلیغ گشاییم و از برکت جانبازی شما نفوس کثیری را به ساحل سعادت رسانیم. اگر از حرکت محرومید ما جبران کنیم و تشّتی را که حال خداوند به ما عنایت فرموده وسیله ارتفاع امرالله در نقاط جدید و لازمه نمائیم؛ در یک محل مجتمع نشویم و به نام شما به فتح اقالیم سائره پردازیم. رداء تقدیس بر دوش گیریم تا بر دامن پاکان که تار و پودش را از راستی و درستی و خداپرستی بافته‌اند غباری ننشیند. جوشن انقطاع در بر کنیم تا چون شما روئین تن شویم و از هجوم مکاره دنیا و حرص و طمع و شهوات که از خصائص عالم طبیعت است نجات یابیم. از آرایش جهان فانی رو بر گیریم و به آسایش حقیقی جاودانی رسیم. غمخوار یکدیگر شویم دستگیر و مساعد و همراه و معاضد هم گردیم و چنان کنیم تا اعمال و اخلاقمان بر تقدیس و تنزیه امر الهی چون آن شیدائیان حلقهء محبة الله شهادت دهد و شاهد سعادت ابدی رخ گشاید و لقاء جمال ابدی در ملاً اعلی چهره نماید." (عندلیب، سال چهارم، شماره 13، ص 9)

لزوم فراگیری سرّ فدا از اهل بهاء

نکته جالبی در یکی از آثار حضرت ولی امرالله، صادره در رضوان 1928 میلادی خطاب به محفل مقدّس روحانی مرکزی ایران، منعکس است گویای آن که دیگران باید سرّ فدا را در میان اهل بهاء بیابند. زیرا در میان آنها وحدت اصلیه رخ گشاده و جمیع چون "شهد و شیر" دست در آغوش یکدیگر دارند. حضرت ولی امرالله بعد از آن که می‌فرمایند، "رئیس و مرئوس و تابع و متبوع دو رکن رکن سلطنت و حکومت آتیه روحانی حضرت بهاءالله در آن اقلیم جلیل چون شهد و شیر به یکدیگر آمیخته و مانند دو دلبدر دست در آغوش یکدیگر انداخته به شأنی که جدائی و دوئیّت و تباین مصلحت و تنافر و رقابت که شأن دول و ملل این جهان پر آشوب و انقلاب است از جامعه پیروان محبوب آفاق محو و زائل گشته و وحدت اصلیه در معتقدات و مسلک و اقدامات اهل بها چهره گشوده" به ذکر این نکته می‌پردازند که اولیاء امور و رعایای مظلوم این مملکت باید جامعه بهائی را سرمشق و الگوی خود قرار دهند. هیکل مبارک می‌فرمایند:

"وقت آن است ولّاء امور و رعیت مظلوم و مقهور نظری به شؤن روحانی و اداری حزب مظلوم بنمایند. اسّ اساس شریعت سمحا را تحقیق نمایند و بر کیفیت نظم الهی و دستور آسمانی مطلع و مستحضر گردند؛ معنی خلاقیت کلمه الله را ادراک کنند و به روح آزاد مشعشع نافذ امر بها آشنا شوند. از تضامن و تفاهم و تعاون و تفاعل عناصر مختلفه متباینه در ظلّ ناموس اعظم الهی عبرت گیرند و سرّ فدا و آیت وفا را از فدائیان اسم اعظم بیابند و تعلیم گیرند." (توقیعات مبارک که 1927-1939، ص 74)

یادی امرالله، جناب ابوالقاسم فیضی

شاید بتوان در بعضی از نفوس مؤمنه آثار این سرّ فدا را یافت. این نفوس به کلی از خود گذشتند و در سبیلی قدم گذاشتند که جز محویت و فنا در آن وجود نداشت. سرمایه آنها اعتماد به حق، توکل به او و تفویض امورشان به حضرتش بود. آنها از کلام حق درس بندگی و فداکاری گرفتند و چه نیکو آثار آن درس را در زندگی خود به نمایش گذاشتند. فریدون و همن درباره جناب ابوالقاسم فیضی سخنی به زیبایی بیان کرده است که شنیدنی است. او می‌نویسد:

"آنچه فیضی را فیضی کرد و آن عاملی که شخصیت او را این چنین ممتاز و برجسته نمود همین سفرهای دوران جوانی به ارض اقدس و گذراندن روزها و ساعاتی در حضور حضرت شوقی ربّانی بود. اگر شخصیت او را ممتاز و برجسته می‌نامم باید هر چه زودتر اضافه نمایم که امتیاز و برجستگی شخصیت فیضی در فنای محض و نیستی کامل او در آستان الهی بود. او با ذهن جوشان و چشمان تجسس گر خود سرّ فدا را از زندگی حضرت ولی امرالله آموخت و تا پایان عمر کوشید که بلکه اندکی از آن همه

وفا و ایثار و بندگی به آستان جمال الهی را، که در وجود ولی امرالله به شدیدترین صورت نمودار می‌دید، در زندگانی خود تجلی دهد. فیضی روح جاویدان یافت زیرا در آن عشق، در آستان آن شه زیبا، مُرد و با آن مرگ چون خورشیدی روشن از پس ابر بر آمد و حیاتش گرمی بخش زندگانی هزاران شیفتگانش در سراسر عالم گردید." (پیام بهائی، شماره 158، ص 21)

### بعضی از فدائیان سبیل الهی

اگرچه تاریخ امر مبارک مشحون از اسامی نفوسی است که به سرّ فدا پی بردند و مشتاقانه در راه خدا جان فدا نمودند، اما گاهی اسامی بعضی از آنها نمود و جلوه بیشتری می‌یابد که نظر به شرایط خاص آنها است. البته نفوسی که به میدان فدا شتافتند، یکسان نبودند. جمال ابی هر یک را به صورتی توصیف فرموده‌اند:

"فی کلّ سنهٍ بَعَثْنَا اسْمِعِيلاً و أرسلاه الی مشهد الفداء و ما فدیناه بذبح کذلک قضی الأمر من لدن ربّک العزیز المختار. منهم اسمعیل الذی سرع مسرعاً الی مقرّ الفدا فی العراق [جناب سید اسمعیل زواره‌ای] بعد الذی انجذبَ بکلمهٍ من لدنا و فدی نفسه منقطعاً عن الأكوان و منهم أشرف الذی کان ذا کراً بین العباد بذکر ربّ مالک یوم التناد و کلّما منعه ازداد شوقه الی الله الی أن فدی نفسه و طار فی هواء القرب و دخل مقعد الأمن مقام الذی جعلناه أعلى المقام [جناب اشرف زنجانی]؛ و منهم البصیر علیه ثناء الله و ذکره لعمری انجذب بندائه حقایق الأشياء إذ طلع من افق یتنه بثناء ربّه و کان منادياً بین العباد بهذا الإسم الذی منه اضطربت البلاد الی أن شرب كأس الشهاد و فاز بما لا فاز به أحد قبله... و منهم من فدی نفسه فی الطاء [جناب سلیمان خان تبریزی] و منهم من قطع حنجره إذ رأى نفسی مظلوماً بین ایدی الفجار [جناب سید جعفر تبریزی] و منهم من أخذ حبّ الله علی شأنٍ نبذ نفسه فی البحر [جناب عبدالغفار]... لم أدر أى ذبیح أذکر لک یا ایها المذکور بلسان ربّک... و منهم نحر الشهداء [جناب بدیع]... ای سائل لسان قدم می‌فرماید بقول ناس سر بریده فراوان بود بخانه ما... ایشان نفوسی هستند که به میل و اراده خود در سبیل محبوب آفاق جان ایثار نمودند و از مشهد فدا برنگشتند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 331-333 / مضمون: هر ساله اسمعیل را مبعوث کرده به میدان فدا فرستادیم و فدیة پذیرفتیم. یکی اسمعیل که در عراق بعد از شنیدن کلمه‌ای از سوی ما چنان منجذب شد که خود را در کمال انقطاع فدا کرد. دیگری اشرف بود که بین بندگان به ذکر خدایش ذاکر بود و هرچه منعش کردند شوقش به خدا بیشتر شد تا آن که خود را فدا کرد و به هوای قرب پرواز نمود و در جایگاه امن جایگاهی که بالاترین مقامش قرار دادیم وارد شد. دیگری ابابصیر بود که هنگامی که از خانه‌اش به ثنای پروردگارش خارج شد، حقایق اشیاء به ندای او منجذب شدند و شربت شهادت

نوشید و به آنچه که قبل از او کسی نرسیده بود فائز شد. و کسی که در طهران خود را فدا کرد و کسی که وقتی مرا در دستان ستمگران مظلوم یافت حنجرش را قطع کرد و دیگری حبّ الهی چنان اخذش نمود که خود را در دریا انداخت. نمی دانم کدام ذبیح را ذکر کنم.

یکی از این نفوس مشتاق، عبدالوهاب شیرازی، عاشق دلدادۀ جمال ابهی بود؛ او در سیاه چال هم‌زنجیر جمال مبارک شد و هنگامی که عزم میدان فدا نمود، بشکن زنان و رقص کتان دژخیم را همراهی کرد تا در کمال سرور و حبور جان باخت. او از قبل در خواب دیده بود که در فضایی نامتناهی در پرواز است و جمال ابهی به او فرمودند که اگر تا واپسین دم همچنان مستقیم ماند البته به همان فضایی که در رؤیا دیده برسد. مرکز میثاق امر بهاء، در لوحی خطاب به عبدالوهاب کاشانی، حالت او را توصیف فرمودند: "جناب آقا میرزا عبدالوهاب کاشانی علیه بهاء الله الأبهی هوالله ای عبدالوهاب، در سفر اول جمال قدم به عراق عرب جوانی را ملاقات فرمودند نامش میرزا عبدالوهاب بود. به مجرد مُثول به حضور مبارک و استماع بیان چنان منجذب و شادمان گردید که خاندان را هدایت نمود و جمیع را بشارت داد و بعد از رجوع اسم اعظم به طهران، پاکوبان، کف‌زنان، به ارض مقدّسه طهران شتافت و به وصول در قعر زندان مقرّ یافت و بعد از چند روز نوبت شهادت او رسید. چون جلّاد داخل زندان شد و، به فریاد، نام او بر زبان راند، آن نوجوان برخاست و رقصی مکمل در زندان نمود و خود را تسلیم جلّاد کرد. بعد به شهادت کبری فائز شد و همواره جمال مبارک ذکر او می‌فرمودند. امید دارم که روح و ریحان آن عبدالوهاب در این عبدالوهاب نیز جلوه نماید. و علیک البهَاء الأبهی. ع (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 85، ص 74)

در جمعی، برای آن که شور و اشتیاق عبدالوهاب را نشان دهند، خود هیکل مبارک آن حالت بشکن را تجسم بخشیدند. میرزا محمود زرقانی نوشته است:

"ذکر شهدای این ظهور اعظم فرمودند تا به شهادت آقا میرزا عبدالوهاب شیرازی رسیدند که چون از حبس طهران عزم قربانگاه یزدان نمود اول در زندان سر بر قدم جمال مبارک نهاد و بوسه داد. بعد با یک یک از دوستان مصاحفه نمود و چون از این فرائض فارغ شد رقصی کرد بشکن بشکن نموده عازم میدان فدا گردید و بیان و ندای مبارک حین صحبت چنان مهیمن بود که زلزله بر ارکان نفوس انداخت و چون به ذکر رقص و بشکن نمودن رسیدند خود به حالت آن شهید در آمدند بشکن و نعره‌ئی زدند که آن کیفیت را مجسم نمودند. بعد از مجلس می‌فرمودند استقامت و کیفیت شهدای این ظهور را نسبت به اصحاب مسیح ملاحظه کنید. مقام امروز کجا و مقام آن نفوس کجا به بین تفاوت راه از کجاست تا به کجا." (بدایع الآثار، ج 1، ص 132)

دیگر نفس مقدّس جناب روح‌الله بود که در اوان طفولیت، به عرفان الهی فائز شد و توانست با ایثار جان به مقام بلند ذبیح‌اللّهی برسد و به سرّ فدا پی ببرد. حضرت عبدالبهاء به زیبایی این ایثار او را توصیف می‌فرمایند:

"هو الله ای موقن به آیات‌الله، از غرائب آثار و عجایب اسرار پروردگار در هر دور و کوری سرّ فدا بود یعنی جمعی از کأس ماء ظهور مزاجها کافور سرمست و مدهوش شده رقص کمان به قربانگاه فدا می‌شتافتند و به آتش انجذاب می‌گداختند و هلهله‌گویان و پاکوبان و خندان و شادمان نعره طویلی بُشری لی به عنان ملأ اعلی می‌رساندند ولی تا به حال چنین وجد و سرور و جذب و حبور که در میدان جانفشانی از حضرت روح‌الله به ظهور رسید از نفسی مسموع نشد. چه که آن طفل صغیر هنوز بوی شیر از فم مطهرش می‌آمد. با کمال صباحت و ملاحظت چون بدر منیر، از افق اغلال و زنجیر، رویش تابان و لبش خندان و لسانش ناطق به ذکر رحمن و بصرش متوجه به ملکوت یزدان بود. در تحت سلاسل و اغلال چنان نعره یا بهاء الابهی برآورد و زبان به تبلیغ گشود که شور و وله در ملکوت وجود انداخت و عوانان را مات و متحیر ساخت و خندان و رقصان و پاکوبان در میدان جانفشانی نمود. یا لیت کنت معه فافوز فوزاً عظیماً. باری این است قدرت و قوت انجذاب در دور جمال مبارک روحی لشهداء سیبله الفداء. تا به حال چنین واقع نگشته که کودکی خردسال گوی سبقت و پیشی را از مردان میدان ببرد و از افق فدا با کمال انقطاع با رخی تابان طلوع نماید. اینست شأن نفوس مقدّسه در این کور عظیم و اشراق مبین. ملاحظه فرمائید طفل صغیری چون بر میثاق الهی ثابت و مستقیم بود به چه سلطان مبینی مبعوث شد که هر منکری مبهوت گشت. این است شأن متمسکین به عهد و پیمان الهی. بعضی از گماشتگان که در طریق نگهبان بودند روایت نمودند که آن نوگل بوستان الهی در بین راه در تحت سلاسل و اغلال خندان و غزلخوان بود و البهاء علیک ع" (تاریخ شهدای امر وقایع طهران، تألیف محمدعلی ملک‌خسروی ص ۵۳۶-۵۳۷)

### ظهور سرّی از اسرار الهی

در پایان به نقل لوحی از حضرت عبدالبهاء، خطاب به یکی از احباء به نام اسمعیل، اکتفا می‌شود که در آن "سرّ فدا" را بیان می‌فرمایند:

"هو الابهی ای سّمی ذبیح الهی هم‌نامت در میدان قربانی یا اَبْتِ اَفْعَلُ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي اِنْ شَاءَ اللهُ مِنْ الصَّابِرِينَ فرمود و به فدیناهُ بِذِیحِ عَظِيمِ فائز گردید. و این نبوده مگر محض ظهور سرّی از اسرار الهی و بروز رمزی از رموز جمال رحمانی تا سرّ فدا در حیزّ شهود ظهور و بروز نماید و ذیح عظیم که فدای ربّ

جلیل است معروف و مشهود آید. در آن مقام، میش به فدائی در قربانگاه اسمعیل علیه السلام تقدیم شد و اما در قربانگاه عاشقان جمال ابهی سرهای سروران است که در زیر شمشیر افتاده و سینه‌های آزادگان است که خسته تیر گردیده و جگرهای والهان است که به آتش حسرت سوخته است و دل‌های آشفته‌گان است که فروخته است. چه نعمتی اعظم از آن است که این جسم ضعیف فدای ربّ جلیل گردد و این خون عتیق قربان دلبر بی‌مثل و مثیل شود و البهآء علیک ع ع (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهآء، شماره ۱۳، ص ۹۷-۹۸)